



نقش و کارکرد هویت ملی در شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سوناز نصیری^۱

چکیده:

این پژوهش به بررسی نقش و کارکرد هویت ملی در شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره پس‌انقلاب می‌پردازد. ابتدا، مفهوم هویت ملی و تفاوت آن با دیگر انواع هویت بررسی شده و به سابقه تاریخی هویت ایرانی از دوران اشکانیان تا شکل‌گیری هویت ملی در زمان معاصر اشاره می‌گردد. در این راستا، نقش عناصر فرهنگی، دینی و سیاسی در شکل‌گیری هویت ملی ایران مورد تحلیل قرار می‌گیرد. همچنین، فرآیند تاریخی توسعه هویت ایرانی، از ورود اسلام تا عصر تجدد و تأثیرات آن بر نهادهای ملی و سیاسی، بررسی می‌شود. در ادامه، تحولات در مفهوم هویت ایرانی و تقابل آن با روندهای سکولاریسم و غرب‌گرایی که در فرآیند تداوم ملی‌گرایی نقش داشتند، تحلیل شده است. مقاله در نهایت، نشان می‌دهد که چگونه هویت ملی ایران نقش کلیدی در شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایفا می‌کند و این سیاست‌ها به نوعی انعکاس و تبلور هویت ملی در ساحت‌های بین‌المللی محسوب می‌شوند. در نتیجه، فهم عمیق‌تر هویت ملی می‌تواند به درک بهتر سیاست‌های خارجی و استراتژی‌های بلندمدت کشور کمک کند و موجب توسعه روابط بین‌المللی متناسب با ارزش‌ها و میراث فرهنگی ایران گردد.

واژگان اصلی: هویت ملی، سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، هویت ایرانی، هویت دینی.

مقدمه

پنداره‌های چالش برانگیزی به سان «هویت ملی» به مرور زمان و تحت تاثیر تطورات هویتی و فرهنگی ایران، «خود» ایرانی را شکل داده و این «خود» و «ما» به تدریج و با فرآیندی بطئی در سایر ساحت‌ها از جمله فرهنگ، سیاست داخلی، سیاست خارجی و .. نیز رسوخ پیدا کرده و بر آن‌ها نیز موثر واقع شده است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز از این قانده مستثنی نبوده و در شرایط پسا-انقلاب اسلامی هم در تمامی زمینه‌ها از مقوله هویت ملی تاثیر پذیرفته است. در این پژوهش بر آن هستیم تا با کندوکاوی مفصل هویت ملی را مورد شناسایی قرار داده و ضمن ایجاد تمایز با سایر گونه‌های «هویت»، آن‌ها را نیز به مذاقه گذاشته و سپس به نحوه تاثیر گذاری هویت ملی بر شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود.

هویت ملی ایران

معروف است که از زمانه اشکانیان بذر هویت اصیل ایرانی پاشیده گردید و آنگاه در دوران پیش از اسلام، ساسانیان همزمان با تاسیس نوعی دولت ملی و اضافه کردن سلسله ای از اساطیر و پادشاهان افسانه ای به آن با هدف تقویت قدمت آن دولت، هویت آفرینی را به انجام رسانیدند(خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۱).

"با ورود اسلام به ایران به تدریج شاهد شکل‌گیری یک هویت اختلاطی ایرانی-اسلامی هستیم که در ادوار بعد عناصری دیگر نیز بدان افزوده می‌شود"(خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۱).

گسترش و بسط یافتن گفتمان تجدد از یک سو موجب تقویت ملی‌گرایی و ملیت گردید، اما از سوی دیگر تجددگرایی که بر نوعی سکولاریسم و یکسان‌سازی تاکید می‌کرد، در تضاد با ملی‌گرایی و هویت ملی قرار گرفت و خواهان همسویی هویت ملی با بنیان‌های نظری جهان‌نویین شده و نوعی غربی‌شدن را تبلیغ نمود(صنیع اجلال، ۱۳۸۴: ۸۵).

احمد اشرف، بین «هویت ایرانی» و «هویت ملی ایرانی» به نوعی تفکیک قایل است. از دیدگاه وی، مفهوم تاریخی هویت ایرانی که در نهضت‌های قومی، سیاسی و دینی دوران ساسانیان تکوین یافته، در دوران اسلامی با فراز و نشیب‌هایی پایدار مانده و در عصر صفوی تولدی دیگر یافته و در زمانه مدرن به صورت «هویت ملی ایرانی» نمایان گردیده است. وی اضافه می‌نماید: استقرار پادشاهی ساسانی و دین زدنتی به عنوان آیین رسمی کشوری، همراه با رسمیت یافتن اسطوره‌های دینی قومی درباره آفرینش و تاریخ و جایگاه جغرافیایی ایران، پایه‌های اصلی هویت اقوام ایرانی را در که در ایران‌شهر زیست می‌کنند، شکل، قوام و تکوین می‌دهد. این مفهوم یکپارچه و یکدست از هویت ایرانی با افول ساسانیان فرو می‌

ریزد. حکومت جهانی اسلامی به جای حکومت ایرانی می نشیند و دین جهانی اسلام در طول دو تا سه قرن به جای دین ایرانی زرتشتی بسط می یابد. اما خاطرات پراکنده تاریخی و اسطوره ها قومیتی در آگاهی جمعی اقوام ایرانی که با هویت گروهی عجم در برابر عرب در سرزمین های اسلامی مورد شناسایی قرار می گیرد، بر جای می ماند و به خصوص با شکوفایی زبان دری و آفرینش آثار بزرگ ادبی و علمی هستی آن استمرار می یابد (صنیع اجلال، ۱۳۸۴: ۱۹۰-۱۹۱).

حمید احمدی در کتاب بنیادهای هویت ملی ایرانی در ارتباط با همزیستی هویت های فروملی با هویت ملی در ایران اینگونه بیان می دارد که:

تکثر هویت های مختلف اجتماعی هیچ گاه نفی کننده حس وفاداری به هویت ملی، یعنی دولت و سرزمین ایران نبوده است. ایشان این نکته را به خصوص در رابطه با دو نوع هویت مهم اجتماعی دینی و هویت قومی مورد بررسی قرار داده است.

الف) هویت دینی: هویت دینی با همه توان و نفوذ خود در روزگاران مختلف تاریخ ایران (به عنوان جایگاه ظهور و بروز ادیان مختلف)، بر هویت ملی استیلا و سیطره پیدا نکرده و اساسا هم در جست و جوی چنین امری نبوده است. دین زرتشتی به عنوان دین رسمی در دوره ساسانی، به واقع یک هویت فروملی مدنظر قرار می گرفت و تلاش و کوشش آن در وهله ی اول تقویت دولت و در درجه دوم در جهت کاربست تعالیم زرتشتی صرف می شد. در دوره مورد بحث، دولت همیشه برتری خویش را به عنوان یاری رسان دین، بر نهاد دینی حفظ کرده بود. در دوران پیش از ورود اسلام به ایران، پیروان ادیانی چون یهودیت و مسیحیت نیز در هیچ رویی در جست و جوی به چالش کشیدن قدرت نظام سیاسی و نهاد دولت نبوده و بیشتر در رزمگاه های معنوی با سایر ادیان به رقابت می پرداخته اند.

دین اسلام اگرچه همیشه هویتی فراملی داشته و به قوم و دولت خاصی محدود نبوده است، و در کشور ایران نیز در شروع هویت دینی-اسلامی که از سوی خلافت صدر اسلام (یعنی دولت دیگری) و خلفای بعدی اموی و عباسی مورد حمایت قرار می گرفت، با اقتدار سیاسی یعنی دولت ایران وارد چالش و کشمکش شد و توانست دولت ساسانی را شکست دهد و از میان بردارد، اما هیچ وقت حس هویت دینی برای همیشه جایگزین احساس هویت ایرانی نشد.

از این زاویه، هویت دینی اسلامی، چه از نوع مذهب تشع و چه از نوع مذهب تسنن در وهله اول در جوار هویت ایرانی و یاری رسان آن بود تا اینکه در تقابل با آن قرار گیرد. ایرانیان سنی مذهب، به خصوص ایت های سیاسی و ادبی آن هم بیش از هر چیز در خدمت بیداری فرهنگی و توانمند سازی

حکومت‌های محلی ایرانی، هر چند با ابراز احساسات تعلق‌ظاهری با خلافت عربی در بغداد بوده‌اند. بدین صورت برخلاف تصور غالب این تنها پیروان ایرانی تشیع نبوده‌اند که در بازسازی و توانمندسازی حس هویت ایرانی به لحاظ سیاسی و فرهنگی یاری کردند، بلکه بسیاری از نخبگان، شاعران، نویسندگان و مورخان که در مسیر بازآفرینی هویت تاریخی و فرهنگی ایران و پشتیبانی از حکومت‌های محلی ایرانی کوشش کردند، سنی‌مذهب بودند. این مسئله به خصوص در دوران‌های اولیه دولت‌های محلی ایرانی قبل از یورش قوم مغول دیده می‌شد.

از این رو، چه پیش و چه پس از اسلام، هویت دینی هیچ‌گاه در برابر و در تقابل با هویت ملی و هم‌سطح آن و به خصوص نفی‌کننده و انکارکننده آن نبوده‌است. اگرچه به لحاظ اعتقادی ارجح دانستن هویت دینی بر هویت ملی همیشه در میان مدافعان نهضت‌های دینی-شیعه و سنی-وجود داشته‌است، اما واقعیات موجود زمانه، یعنی وجود قدرت‌های سیاسی به عنوان «دیگری»، «رقیب» و «دشمن» ایران، همیشه ضرورت وجود دولت ایرانی و تقویت آن را برای برقراری نظم و امنیت در نزد ارجح‌اندیشان دین بر ملیت به لحاظ هنجاری، توجیه و قانع می‌کرده‌است.

ب) هویت قومی: در ارتباط با هویت قومی و بحث اقوام در ایران لازم است به این نکته اشاره شود که اساساً قوم‌گرایی به سبک و سیاق سیاسی کنونی آن در دنیا، در ایران مرسوم نبوده‌است. اگرچه اقوام ایرانی از روزگاران کهن در درون مرزهای سیاسی کشور حضور و بروز داشته‌اند و به‌انحاط مختلف در زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن ایفای نقش می‌کرده‌اند، اما مسئله و امری به اسم «هویت قومی» عیان نبوده و در نگاره‌های تاریخی، ادبی و مذهبی باقی‌مانده از سوی ایرانیان و غیرایرانیان، نشانه‌ای از این مقوله دیده نمی‌شود. گسل مذهبی در ایران به خصوص میان اقلیت‌های غیرمسلمان و مسلمانان شیعه و سنی بروز بسیار بیشتری داشته و بنیان هویت سیاسی بوده‌است تا مسائلی چون زبان و لهجه محلی.

پدیده‌های مناقشه‌برانگیزی مثل مذهب و تا حدودی زبان به مرور زمان و تحت تاثیر تغییرات محیطی در قسمت‌های جمعیتی خاص ایران رخنه کرده‌است... از جمله این پدیده‌های مناقشه‌برانگیز می‌توان به انفکاک بین تشیع و تسنن در جهان اسلام و یا ورود زبان بیگانه ترکی به ایران و تبدیل شدن آن به گویش محلی بعضی مناطق کشور از جمله آذربایجان اشاره کرد. مشخص است که این مولفه‌های اختلاف‌برانگیز تحت تاثیر عوامل با قدمتی مثل فرهنگ ایرانی، میراث سیاسی ایران و زبان فارسی و تجلیات گونه‌گون آئین‌ها و مراسم ایرانی رنگ می‌باخته و ناهماهنگی‌چندانی بر وفاق میان بخش‌های

مختلف جمعیتی و جغرافیایی کشور وارد نمی ساخته است... بدین صورت هویت قومی نه تنها تجلی چندانی در تاریخ ایران نداشته و عاملی برای بسیج اجتماعی و سیاسی نبوده است، بلکه هم ردیف هویت ملی نیز قرار نگرفته و نافی آن نبوده است (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۱۶-۱۲۱).

لایه‌های هویت ملی ایران

براساس نگرش و بینش جامعه‌شناختی، می‌توان با توجه به سبقت تاریخی، تحول مذهبی و دوره جدید فرهنگ عمومی، ساختار هویتی ایران را شامل سه لایه‌ی فرهنگی متفاوت و ناهمگون قلمداد کرد. این سه لایه فرهنگی (یا تمدنی) متشکل اند از: لایه‌های ایرانی پیشا-اسلام، لایه فرهنگی اسلامی و لایه‌ی فرهنگی منبعت از مدرنیته غربی. دو لایه‌ی فرهنگی نخست چنان در هم تنیده اند که چهارده قرن همراهی آن دو با یکدیگر امکان بازشناسی و تفکیک کامل فاکتورهای آن دو را ناممکن کرده است. با این تفاسیر، افزون بر منافات داشتن برخی از عناصر این دو لایه هویتی با یکدیگر و بالمال لزوم جدا پنداری این دو از هم، نمی‌توان نقش و تاثیر عمیق فرهنگ غربی به ویژه در یک صد سال اخیر بر فرهنگ و ذهنیت-حداقل بخش معنایی از مردم ایران- را نادیده انگاشت. بنابراین، اگر بپذیریم که بسیاری از عناصر این لایه‌های فرهنگی آن چنان با همه در تقابل، تخاصم و تضاد به سر می‌برند، که هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ پراتیک هر گونه سازش و آشتی را نفی می‌کند، امید به استقرار آشتی و همزیستی میان این لایه‌های ناهمگون ناسازگار-اگر ناممکن نباشد، دست کم- بسیار مشکل و دشوار می‌باشد. به خصوص در مساله هویت سازی که از مهم ترین کارکردهای هر یک از این فرهنگ‌های ناهمگون می‌باشد، ایجاد تلفیق و التقاط موجد هویت‌های متکثر و چندگانه‌ای خواهد شد که خود به خود تعارضات فردی و اجتماعی بسپت و گسترده‌ای را ایجاد خواهد کرد (براتعلی پور، ۱۳۹۳: ۱۴۳).

به واقع، این لایه‌های پیچیده و درهم تنیده فرهنگی با دگرگونی‌های عمده فرهنگی ایران در طول تاریخ به وقوع پیوسته و پس از ورود آریایی‌ها و فرهنگ ایران باستان، با گسترش دین اسلام در قرن هفتم میلادی و سپس نفوذ فرهنگ غرب در قرن نوزدهم و بیستم در ایران، به یک منظومه سه گانه فرهنگی مبدل گردیده است. با این همه، اگرچه هیچ اتفاق تئوریکی در مورد ماهیت، تعداد و علل ظهور فاکتورهای فرهنگی در هریک از این لایه‌های فرهنگ ملی نمایان نیست، روابط متقابل این بافت هویتی، اهداف و رفتار خارجی ایران و چگونگی اجرای آن را معین می‌کند؛ زیرا از طریق این مولفه‌های فرهنگی، تعریف از «خود»، «دیگران»، تصور از نقش «خود» در نظام بین الملل و ویژگی‌ها و عملکرد

سرآمدان و کارگزاران سیاست خارجی مشخص گردیده است. اولین لایه فرهنگ سیاسی ایران، فرهنگ ایران باستان است که متعلق به دوران تمدن ایران در امپراتوری‌های ایرانی پیش از ورود اسلام به ایران می‌باشد. در این عصر، فرهنگ ملی ایران متأثر از ژئوپلتیک ایران- به عنوان مرکز تمدن و بزرگراه ارتباط تمدنی در آسیا- و همچنین، متغیرهای ایدئولوژیک در قالب ادیان الهی ایرانیان و ساختار حکومت‌های ایرانی تکوین یافته است. به واقع، موقعیت ژئوپلتیک ایران و اسطوره‌ها، باورها، ارزش‌ها و اعتقادات تمدن ایران باستان- که متأثر از روحیه مذهبی ایرانیان است- در ساختمان فرهنگ ایران مؤثر بوده و متغیرهای فرهنگی ای را به وجود آورده که هنوز هم تا حدودی به عنوان ویژگی ثابت فرهنگی ایرانیان پابرجا و برقرار مانده است و نقش مهمی در استمرار برخی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران پیدا کرده است. این عناصر فرهنگی در سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی در قالب شئونیسم ایرانی بازتولید شده و بازسازی هویت باستانی ایران، محور سیاست خارجی «ناسیونالیسم مثبت» در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی و سپس «سیاست مستقل ملی» در دهه ۷۰ میلادی قلمداد می‌شده است.

دومین لایه فرهنگی ایرانیان- یعنی فرهنگ اسلامی- با ظهور اسلام و به ویژه با حمله اعراب به ایران و پذیرش این دین جدید توسط ایرانیان شکل و قوام می‌گیرد. به واقع، اگرچه امروزه اسلام در تفاسیر متعدد و متکثری شناخته می‌گردد، در آن دوران، کلیات اسلام و ارزش‌های آنکه در برخی از موارد با عناصر فرهنگی ایران باستان نیز همپوشان و همسانی داشت، مورد پذیرش مردم قرار گرفته و اسلام در ایران در دوره‌های بعد در قالب مذهب شیعه بومی شده است. بنابراین، ایرانیان با پذیرش دین اسلام و مذهب شیعه زمینه فرهنگی جدیدی را آزمایش نمودند که تأثیرات عمیق و شگرفی را در تفکر و رفتار آنان برجای ایرانی مسلمان «خود» قرار داد. این عناصر فرهنگی نقش مهمی در ساخت ذهنیت و ایجاد تصور داشته و ظهور انقلاب اسلامی و سپس سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تجلی عینی بعضی از شاخص‌های فرهنگی آن مانند اصل دعوت، نفی سیل، تولی و تبری، تألیف قلوب و... می‌باشد.

سومین لایه فرهنگی هویت ایرانیان، فرهنگ سیاسی مدرن محسوب می‌گردد. این لایه فرهنگی که به معنای پذیرش برخی از مولفه‌های فرهنگ غربی در میان ایرانیان می‌باشد، به سبب عواملی مانند ورزش نسیم تجدد و توسعه جوامع غربی به شرق و احساس عقب ماندگی در نزد ایرانیان به عنوان کانون تمدن‌های گذشته و تلاش آنان برای رهایی از عقب ماندگی، آغاز تعامل ایران و غرب با جنگ‌های ایران و روس، اعزام دانشجویان به خارج، جنبش مشروطه و تعامل حامی-پیرو در سیاست حکومت‌های پیشین شکل گرفته است. با ورود پاره‌ای از عناصر فرهنگ غربی به انباشته فرهنگی و تمدنی ایرانی-اسلامی،

تناقضات فرهنگی و شکاف سنت سمدرنیته در ایران شگل گرفت. و با تضاد شاخص های فرهنگی ایرانی و عناصر فرهنگ غربی، منازعه روشنفکران رسمی و موازی و حرکت دوری جوامع ایرانی و انحطاط و زوال سیاسی ایران آغازیدن گرفت. با این همه، شرایط در حال گذار و انتقالی ایران از شاخص های اجتماعی سنتی به شرایط جدید در نظام بین الملل و تمایلات ایرانیان به احیای هویت ایرانی و اسلامی و نیاز آنان به علوم و فناوری غربی در این فرایند و همچنین، تحمیل برخی از هنجارها و ارزش های غربی در قالب رژیم ها و هنجارهای بین المللی موجب گردیده است که عناصر فرهنگ غربی تحت تأثیر دو لایه هویتی ایرانی و اسلامی، در ساخت سیاست خارجی ایران مؤثر واقع گردد؛ اما نقش آن در تکوین سیاست خارجی ایران همواره ثانوی و بیشتر تحت تأثیر دیگر لایه های فرهنگ سیاسی ایران می باشد و این مسئله ابهام و پیچیدگی رفتار ایران در نظام بین الملل را موجب شده است. بر این اساس، در بررسی نقش فرهنگ ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نه تنها بر دو لایه فرهنگی ایران باستان و اسلامی تأکید می شود بلکه به یک لایه فرهنگی جدیدی که در قالب هویت انقلاب اسلامی متبلور گردیده است نیز اشاره می شود (موسوی زاده و جوادی مقدم، ۱۳۸۷: ۲۰۰-۱۹۷).

با توجه به سه لایه مورد بررسی اندیشمندان ایرانی هویت ملی ایرانیان را در قالب سه رویکرد «ایران گرایی»، «اسلام گرایی» و «تجددگرایی» مورد بحث و کنکاش قرار می دهند. طاهری و کریمی فرد در مقاله «هویت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» به طور خلاصه هر کدام از آن ها را بدین صورت مورد پردازش قرار می دهند که در این قسمت آورده می شود:

ایران گرایی: در چهارچوب ایران گرایی، ملت و ملیت ایرانی، مهمترین منبع هویت ملی ایران است. ملت ارزش، حیات و منزلتی مستقل و قائم به ذات دارد. با توجه به تعریف ملت عناصر و اجزاء تشکیل دهنده هویت ملی ایران، سرزمین یا محدوده جغرافیایی، جمعیت، زبان، نژاد، مذهب، تاریخ مشترک، فرهنگ و سنت ها، ساختار سیاسی مشترک و روابط اقتصادی است. بعضی، تنها عنصر و کانون محوری ملت و به تبع آن هویت ملی را وحدت سرزمین ایران می دانند. بر این اساس، هویت ملی، در درجه نخست یک موضوع جغرافیایی سیاسی است و مربوط به چگونگی پیدایش و بقای ملت ایران و احساس تعلق به آن می شود.

فلسفه ایرانی هویت که انسان را اصل و حقیقت می شمارد، از سرآغاز فرهنگ و تمدن ایران زمین جوشش یافته است. تمدن زشتی انسان را موظف می داند که در جهان در پیکار ابدی نور و ظلمت، به سود نور به میدان آید و تلاش پایان ناپذیر خود را بر آن نهد که چیرگی ظلمت و تباهی را مانع شود و

پیروزی را در این پیکار شکوهمند از آن خود سازد. همان گونه که در اسلام ایرانی (اسلام شیعی) نیز، بر پیکار حق با باطل تاکید شده است. به گفته دیگر، این تمدن انسان را موظف دانسته است که در جهان با تباهی‌ها مبارزه نماید تا بتواند به سربلندی و پیروز بختی زندگی کند.

شیعه‌گری: برخلاف روایت ملی‌گرایی که حول محور ملیت و ایرانیت شکل می‌گیرد، نقطه کانونی و مرکز ثقل روایت اسلام شیعی، از هویت ملی ایران، «اسلامیت» است. اسلام‌گرایی که براساس آموزه‌ها، تعالیم و دستورات قرائت شیعی از اسلام، استوار است، مردم ایران را ملتی مسلمان تصور می‌کند که مهمترین منبع هویت و مرجع وفاداری شان اسلام و تشیع است. آنچه که ملت ایران را از سایر ملت‌ها متمایز می‌سازد و مرز «خود» و «دگر» را ترسیم می‌کند اسلام شیعی است، در نتیجه جمهوری اسلامی ایران دولتی است اسلامی شیعی که از سایر کشورها متمایز می‌شود.

از آنجا که مذهب شیعه از این طریق به هویت ملی ایرانیان و شفاف نمودن مرزهای ملی، فرهنگ و دینی آنها با اقوام دیگر کمک شایانی کرد خود به خود به صورت عنصر مؤسس ایران جدید و احیاء عظمت گذشته و نماد و استقلال این کشور جلوه گر شد. از این پس آنچه به کنش ایرانیان در عرصه داخلی و خارجی جهت می‌دهد مذهب شیعه است. بالتبع از این رهگذر بر وزنه سیاسی اجتماعی نخبگان مذهبی نیز افزوده شد و آن‌ها را به صورت بارزترین نماد جامعه مدنی درآورده روحانیت شیعه در مرز جامعه مدنی و جامعه سیاسی قرار می‌گیرد.

هر چند مذهب شیعه کم و بیش سیاسی بوده است لیکن باید گفت که اسلام در ایران به معنای فعالتری از اوائل قرن بیستم سیاسی شد و داعیه دخالت فعال در سیاست و اجرای احکام شریعت به عنوان قانون را پیدا کرد. سیاسی تر شدن اسلام در قرن بیستم در واکنش به فشارها و تهدیدهای مدرنیسم و از موضعی تدافعی صورت گرفت. در واقع در همه مذهب و هر جا که مدرنیسم مذهب و شیوه زندگی قدیم را مورد تهدید قرار داده است، واکنش طبیعی تشدید تعلقات مذهبی و بازگشت به مذهب و اصول اولیه آن و یا به اصطلاح امروزی بنیادگرایی بوده است.

براساس این دیدگاه، سیاست در اسلام صرفاً امر دنیوی و بشری و جدا از دین نیست، بلکه امری توحیدی و انسانی است که به دنبال وحدت جهانی اسلام است. اقبال لاهوری درباره مبنای انسانی دین اسلام و سیاست اسلام می‌گوید: این امر کاملاً طبیعی است که اسلام در میان خود آگاهی قومی ساده‌ای طلوع کرده باشد که به هیچ یک از فرهنگ‌های قدیم آلوده نشده و در جایی زندگی می‌کند که قاره‌ها در آنجا یکدیگر می‌رسند. این فرهنگ جدید پایه وحدت جهانی را بر اصل «توحید» بنا نهاد.

به این ترتیب مذهب شیعه به صورت قوی ترین عنصر در فرهنگ ملی ایرانیان درآمده و تا به امروز اصالت و قوام خود را حفظ کرده است. تلاشی که در قرن بیستم صورت گرفت این بود که تلفیق فرهنگ ایرانی و اسلامی را از نو به سوی تجربه هدایت کرد و عناصر فرهنگ ایرانی در برابر عناصر اسلامی آن قرار دادند که عامل این کار هم نخبگان لائیک و نخبگان سیاسی و هم نخبگان مذهبی بودند. عامل دیگر که به تضعیف فرهنگ ایرانی شیعی کمک کرد ورود عناصر فرهنگی تجدد بود.

تجدد گرایی: ورود تجدد در ایران دومین گسست مهم فرهنگی را در جامع ایران رقم زد. تاثیرات ژرف برخوردار با غرب به ایجاد رمزهای فرهنگی جدید انجامید که بسیاری از عناصر نظام فرهنگی سستی را به چالش کشیده این چالش شاخص ترین مساله دویست سال اخیر و محور اصلی کشمکش های سیاسی و اجتماعی این دوره است. در ضمن ایران در این مسئله با بسیاری از کشورهای جهان سوم سهیم است زیرا لشکرکشی ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ نقطه شروع سیطره اروپا بر سایر نقاط جهان تلقی می شود. غالب کسانی که در فرهنگ سیاسی ایران مطالعه کرده اند، معتقدند که انقلاب مشروطیت به یک معنا سر آغاز بیداری سیاسی ایرانیان و ورود به عرصه جدید سیاست، حکومت و قانون بود روشنفکران نوگرای این دوره عمدتاً در پیرامون انجمن های مخفی، مانند لژهای فراماسونری فعالیت داشتند، مثلاً عباسقلی خان، همکار میرزا ملکم خان در روزنامه «قانون» اقدام به تاسیس «جامع آدمیت» کرد که دنباله فراموشخانه ملکم بود. بنیان فلسفه سیاسی جامع آدمیت، مشروطه و محدودیت قدرت شاه و تفکیک قوای مملکت بود.

به طور خلاصه، هویت ایرانی همیشه به دلایل تاریخی، سیاسی و اجتماعی دچار تغییر بوده است؛ زیرا ایران ضمن اینکه کشوری در حاشیه تمدن ها است در بسیاری از زمان ها و دوره ها نیز میل به مرکزیت داشته است. این وضعیت دوگانه و پارادوکسیکال، هویت ایرانی را چند وجهی کرده است چند وجهی شده هویت ایرانی به معنی پیچیدگی و توسعه یافتگی آن است (ظاهری و کریمی فرد، ۱۳۹۱: ۱۳۵-۱۳۱).

منابع هویت ملی ایران

درباره عناصر و ابعاد و حتی منابع سازنده و تشکیل دهنده هویت ایرانی، تقسیم بندی های زیادی صورت گرفته و اجماع نظر کاملی در میان پژوهشگران این حوزه مشاهده نمی گردد... بر این اساس، در پژوهش پیش رو، مقصود از منابع هویت ملی ایران سرچشمه هایی می باشد که در طول تاریخ بر ایرانیان در دستیابی به «ابرتعریف از خودشان» به عنوان ایرانی در مقایسه با دیگران موثر واقع شده است؛ بدین

ترتیب هویت ملی ایران در سیر و بازه زمانی خویش از منابعی بهره مند گشته است. منظور از سیمای هویت، ابعاد ظاهری و مشهود آن می باشد که مهم ترین آن ها را از منظر هدف این پژوهش می توان مشتمل بر موارد ذیل در نظر گرفت و البته موارد دیگری را نیز می توان به این مقولات اضافه کرد که در این نوشتار به آن ها اشاره نشده است: (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۲-۱۳۳)

الف) دین

از آنجایی که مقوله دین با تعیین جهان بینی جامعه، علاوه بر رابطه انسان با خداوند، چگونگی و کیستی خداوند، نحوه آفرینش هستی؛ هویت، و نظام سیاسی و اخلاقی جامعه را نیز معین می نماید، نقشی مهم و اساسی در تعیین و تقویت هویت ملی ایفا می کند (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

مسئله «دین» از دیرباز در حیات عمومی و سیاسی ایرانیان جایگاه مهمی داشته است. تا زمان ورود اسلام به ایران، دین زرتشتی، آیین غالب و رسمی مردم بود و پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک که سه اصل اخلاقی برخاسته از دین زرتشتی می باشد، نماد بارز فرهنگ اخلاقی مردم ایران به حساب می آمد (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

در ایران پس از ورود اسلام، اکثریت قاطع مردم به دین اسلام گرویدند و با تاسیس حکومت صفویه، مذهب تشیع در این سرزمین رسمیت پیدا کرد. مذهب تشیع که عاملی برای پیوند هرچه مستحکم تر فرهنگ اسلامی و ایرانی قلمداد می گردید، از درون مایه های غنی فرهنگی برخوردار بود؛ بنابراین توانست با رمزگان و نشانگان پایدار فرهنگ ملی ایرانی عجین شود؛ از این رهگذر بین فرهنگ سیاسی تشیع و فرهنگ سیاسی ایران مطابقت هایی حاصل شد و روحیه عدالت جوی ایرانی در بستر مذهب شیعه جایگاهی نوینی پیدا کرد؛ بدین ترتیب مشاهده می کنیم که در طول تاریخ، دین و مذهب مددکار، همراه و دوشادوش هویت ایرانی بوده است (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

اگرچه بعضی ها در تلاش بوده اند که اصولا دین و اسلام را در مقابل ایرانیت یا هویت ملی ایرانی قرار دهند، اما این عمل تقابل را یا از روی عدم معرفت و شناخت تحولات تاریخی ایران انجام داده و یا براساس اصول ایدئولوژیک درصدد نفی یکی از این دو و نادیده گرفتن و یا ناچیز شمردن ملازمت آن ها برآمده اند (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۹۹-۳۹۸).

به شهادت تاریخ، هیچگاه جامعه ایرانی فاقد دین نبوده است و گرچه قلمرو ایران به دلیل گستردگی جغرافیایی، ادیان مختلفی را در بر می گرفته، با این حال عناصر مشترکی میان ادیان این قلمرو وجود داشته و دارد که به حیات جمعی و مسالمت آمیز پیروان آن ها مدد رسانده است. اگرچه از میان ادیان موجود،

همواره یکی پیروان بیشتری داشته و تقریباً شکل دین غالب را داشته، با این حال پیروان دیگر ادیان، فرصت عمل به مناسک و معتقدات دینی خود را داشته اند و این رویه حتی بعد از روی آوردن اکثریت ایرانیان به مذهب شیعه نیز ادامه و امروزه ایرانیان غیرمسلمان، چه کسانی که پیرو ادیان ابراهیمی هستند و چه عده‌ی معدود کسانی که مومن به آیین پیامبران باستانی و کهن هستند، با مسالمت به زندگی ادامه می‌دهند و از حقوق سیاسی و مدنی برخوردارند (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۳-۱۰۷).

ب) زبان و ادبیات

پایدارترین و تاثیرگذارترین بخش هر فرهنگ، ادبیات و زبان آن فرهنگ می‌باشد. زبان رسمی ایران در زمانه ساسانی، «پهلوی» نام داشت و با گرتة برداری از زبان پارت‌ها و فاصله گرفتن از بخشی بودن به سیمای ملی ایرانیان دچار تحول گشت (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

در دوران اسلامی، زبان و ادبیات فارسی با زبان غنی عربی در هم آمیخت، به شکوفایی و رشد و نمو رسید، به یکی از عناصر اصلی هویت بخش ایرانیان تا زمان اکنون مبدل گردید و توانست به مثابه یکی از عناصر مقوم هویت ملی ایرانیان به تداوم تاریخی، زبانی و جغرافیایی ایرانیان یاری رساند. در این رهگذر، شخصیت‌هایی چون ابوریحان بیرونی، ابن سینا، رودکی، فردوسی، ناصر خسرو و ... نقشی بسزا و بی‌بدیل را ایفا کردند (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

در کنار آئین‌ها و رسوم ایرانی، ابزار زایش و تبلور آثار میراث ادبی ایران، یعنی زبان فارسی از اهمیت بالایی برخوردار می‌گردد. اگرچه برخلاف دیدگاه پاره‌ای از پژوهشگران، تنها نمی‌توان به زبان فارسی به مثابه عمده‌ترین عنصر سازنده هویت ملی ایرانی اکتفا نمود، اما از آنجا که تمامی میراث ادبی، تاریخی، عرفانی، دینی و فلسفی اندیشه ایرانی، و نیز اکثریت کتاب‌های نظم و نثر مربوط به تاریخ و اساطیر ایران به زبان فارسی به رشته تحریر در آمده است، می‌توان این زبان را یکی از ارکان عمده هویت ملی ایرانی و تداوم خاطره تاریخی، سیاسی و سرزمینی آن قلمداد نمود (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۹۰).

ج) فرهنگ و آداب و رسوم

آنچه تحت عنوان خلیقات و آداب و رسوم ایرانی از آن یاد می‌گردد نیز همواره یاری رسان هویت ملی بوده است. در این بین روحیه افتخارطلبی یا استقلال خواهی و عدالت طلبی، شجاعت و جنگاوری از همه مهم‌تر بوده و از سایر عناصر بیشتر موجب تمایز ایران از کشورهای همجوار، مشابه یا غیر آن شده است. مشهور است که ایران هیچ‌گاه مستعمره نگشته، استقلال خود را از کف نداده، و همواره از سرزمین و حاکمیت خویش در برابر بیگانگان دفاع نموده و در این راه رشادت‌های زیادی از خویشتن نشان داده

است (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۴).

بر همین اساس در ایران همواره افراد شجاع و به اصطلاح «مرد» مورد ستایش قرار گرفته‌اند و «شاه مردان» و «شجاع شجاعان»، حضرت علی (ع)، در عین الگو شدن برای مردان و پهلوانان، مورد تمجید و تحسین قرار گرفته است و برعکس مثلاً همگان از «شاه سلطان حسین» نفرت داشته و در ناتوانی و ضعف او را مثال می‌زنند (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۴).

این عنصر دربرگیرنده رسوم و آیین‌هایی است که از عهد واپسین تاریخ ایران تا به امروز همچنان تداوم یافته و بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت و فرهنگ ملی ایرانی شده‌اند. برخی از این آیین‌ها همانند نوروز نه تنها در ایران کنونی، بلکه در ماورای مرزهای آن، یعنی در حوزه تمدنی ایرانی گرامی داشته می‌شود و همه جهانیان نیز آن را نشانه‌ای از فرهنگ و میراث فرهنگی ایران می‌دانند. برخی آداب و رسوم ایرانی پس از اسلام نیز در بستر دین جدید همچنان تداوم پیدا کرد. برخی از این آیین‌ها نظیر جشن‌های سده و مهرگان که در دوران‌های اخیر نیز گرامی داشته می‌شوند، همچنین در زمره میراث فرهنگی ایران قرار دارند. میراث فرهنگی همچنین کتاب‌ها و آثار برجسته‌ای است که درباره‌ی تاریخ، گستره سرزمینی، آیین‌ها و سنت‌ها و اندیشه‌های دینی-فلسفی و سیاسی ایران به رشته تحریر درآمده است. در این زمینه به ویژه آثار منظوم پس از اسلام اهمیت فراوان پیدا می‌کند. آثار شعری بزرگی همچون فردوسی، رودکی، نظامی، حافظ، سعدی، مولوی، ناصر خسرو، انوری، ابوسعید ابوالخیر، سنایی، عطار، خیام و صددا شاعر دیگر دربردارنده بخش‌های مهم تاریخ، گستره سرزمینی، میراث سیاسی (نهاد دولت) و اندیشه‌های سیاسی، فلسفی، و دینی ایرانیان است (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۹۰-۳۸۹).

مقصود از مقوله‌ای به نام «فرهنگ» مجموعه آداب، رسوم، سنن و سبک‌های زندگی می‌باشد که حیات فردی و اجتماعی را هدفمند، جهت‌دار و معنا-بنیان می‌سازد. البته فرهنگ‌ها از حیث گستردگی و دامنه عناصر آن با یکدیگر متفاوت هستند. پاره‌ای از عناصر فرهنگی، اشتراکی افراد و اجتماعات متکثری هستند که در یک اقلیم واحد واقع گشته‌اند. این بخش از عناصر فرهنگی، «فرهنگ عمومی» قلمداد می‌شود. اما در درون این فرهنگ، فرهنگ‌هایی موجود است که مربوط به اجتماعات کوچکتر و عناصر سازنده اجتماعات بزرگ می‌باشد و آن‌ها را می‌توان «خرده فرهنگ» نام نهاد (میر محمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۵). زمانی که از هویت ایرانی و عناصر آن سخن به میان می‌آید، توجه اصلی به آن بخش از عناصر فرهنگی معطوف است که در حیطه فرهنگ عمومی جامعه ایرانی قرار داده می‌شوند؛ بخشی از آداب و سنن فرهنگی که مشترک همه اقوام ایرانی می‌باشد، علی‌رغم تنوع و تکررهایی که با یکدیگر دارند (میر

محمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

در مورد این بخش از عناصر فرهنگ ایرانی نکته جالب توجه ویژگی شادی آفرین آن و و رابطه و نسبتی می باشد که با ویژگی های جغرافیایی و آب و هوایی ایران دارد. مصادف شدن عید نوروز با آغاز سال، یکی از نمونه های قابل تامل است و موارد دیگر از این دست بسیار می باشد (میر محمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۵).
 مراسم عزاداری عمومی در ایران همچون ایام محرم حسینی نیز گرچه نسبتی با تغییرات آب و هوایی ندارد، کارکردها و ویژگی هایی بسیار بیشتر از عزا و ماتم سرایی یافته است و به جلوه گاهی برای نمایش تنوع و در عین حال وحدت و همبستگی جامعه ایرانی بدل شده است (میر محمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۵).
 (د) سرزمین

موقعیت ژئوپلیتیک و سوق الجیشی ایران به خصوص قرار گرفتن آن در جوار خلیج فارس، دریای عمان، شبه قاره هند و مرزهای عثمانی سابق روابط این سرزمین با سایر کشورها را تحت تاثیر خود قرار داده و به ایران از نظر قدرت های بزرگ و رقبای منطقه ای، موقعیت ویژه ای بخشیده است. این فاکتور به علاوه ویژگی های جغرافیایی و اقلیمی خاص ایران، بر پیوستگی «هویت ملی ایران» تاثیر زیادی گذاشته است (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۴-۱۳۵).

در هر دوره ای که وحدت سرزمینی ایران به مخاطره افتاده، احساسات عمومی ملی ایرانی به شدت جریحه دار گشته و سرخوردگی ملی و عمومی را به ارمغان آورده و در پی آن، ملت ایران به نحوی این سرخوردگی را جبران کرده است. نمونه این واقعیت، داستان قتل گریبایدوف می باشد که به دنبال جریحه دار شدن احساسات عمومی ایرانیان به واسطه جدانشدن بخش هایی از خاک ایران در جنگ های دوم ایران و روس منجر گشت.

برعکس، هر زمان دولت برای تحکیم وحدت سرزمینی تلاش نموده و از مرزهای جغرافیایی، امنیت عمومی و ملی کشور محافظت کامل به عمل آورده، هویت ملی نیز تقویت گشته است.
 "وحدت و موقعیت سرزمینی به اضافه سایر منابع یاریگر هویت ملی، در طول تاریخ چهره هویت ملی ایران را به نمایش گذاشته است" (خسروی، ۱۳۹۱: ۱۳۵).

هویت ایرانی از زمانه کهن تاکنون همیشه پیوند وثیق و ناگسستگی با سرزمینی داشته که در متون گذشته مذهبی اوستایی آن را با عنوان «ایرانویج» (ایران و یجه) و بعدها «ایران شهر»، «ایران زمین» و گاه «ایران ملک» یاد می کردند. به واقع مطابق آثار تاریخی و اسطوره های ایران، تاریخ کشور همیشه با تلاش به منظور حفظ مرزهای ایران و یجه، ایران شهر و ایران زمین در دوره باستانی و «کشور ایران» یا «ممالک

محروسه ایران» در دوران پس از صفویه همراه گشته است. مفهوم (Concept) «مرز» و حفاظت از آن که تعیین کننده قالب های جغرافیایی سرزمین ایران بوده است، از دوره اساطیری تا دوران نوین در مرکز توجه دولت های ایرانی قرار داشته است. از اینجا است که بین هویت ملی ایرانی با جغرافیا و سرزمین پیوند ایجاد می شود. سرزمین ایران یا «ایران زمین» کانون مشترک زیست همه ایرانیانی می باشد که از ادیان و ساختاربندی های اجتماعی گوناگون برخوردار بوده است. همین عنصر سرزمینی است که اساس و بنیان مفهوم «وطن» را در زبان و ادبیات فارسی به ارمان آورده است. مفهوم «کشور» که معنای گسترده تری از وطن را دارا می باشد و علاوه بر پیوند های عاطفی، پیوندهای سیاسی ایرانیان را با سرزمین خود را مشخص می نماید، از دوره باستان به بعد برای ایران پیغام آور محدودده های جغرافیایی و مرزهای ایران بوده و پنداره «کشور ایران» را به وجود آورده است، به واقع خود یک مفهوم سرزمینی نیز می باشد و به همین جهت واژه «ایران زمین» مشخص کننده حدود و ثغور آن است. برخلاف بینش های پست مدرن یا دیدگاه های ایدئولوژیک قوم گرایانه، «ایران» به مثابه یک مفهوم جغرافیایی و یا به مفهوم «کشور» نه تنها مخلوق دوران مدرن نیست بلکه از دیر هنگام یک پدیده «سرزمینی» را تداعی می نموده است (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۸۲-۳۸۱).

شاید بتوان گفت، «سرزمین» که وجود آن با هستی و نیستی کیان ایرانی پیوند و ارتباط دارد، در میراث ادبی تاریخی و مذهبی ایران از دوران باستان شاخص ترین ویژگی و نشان هویت ایرانی قلمداد می شده است. برخی از پژوهشگران با کنکاش و پژوهش درباره کاربرد واژه ایران در نوشته های ادبی و تاریخی، وجود دیرپای این شاخصه مهم سرزمینی هویت ایرانی را در دوره های مختلف و گونه گونه نشان داده اند (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۸۳).

اگر برآن باشیم که براساس اهمیت قایل به نوعی رتبه بندی در عناصر هویت ایرانی گردیم، عنصر سرزمین دارای رتبه اول می باشد. سرزمین ایران همواره در طول تاریخ به قبض و بسط دچار بوده است. زمانی مرزهای ایران از رود نیل تا آمودریا را شامل می شد، اما در قرون اخیر با جدایی ایلات شمالی ایران، به خصوص ایالت زرخیز آذربایجان، و افغانستان و جدایی بحرین و برخی شهرهای کوچک دیگر، از جمله قصبه فیروزه در شمال خراسان که امروزه یکی از شهرهای آباد ترکمنستان می باشد، به دلیل جنگ یا مصالحه قاجاریه و پهلوی با انگلیس و روسیه تزاری و شوروی، آخرین ضربه ها بر پیکر این سرزمین وارد گشت و جغرافیای سیاسی ایران در قالب کنونی درآمد (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۳).

البته در تحلیل تاثیرگذار بودن سرزمین ایران بر هویت ایرانیان از منظر اثراتی که بوم و زیست بر

انسان می‌گذارد، می‌توان مباحثی را طرح نمود. اینکه جغرافیا بر هویت، یعنی بر تصویری که انسان از خویش و دیگران یا غیریت‌هایی که عامل شناسایی او می‌باشند، تأثیر دارد، امری غیر قابل انکار است. در مورد ایران این گونه می‌توان بیان نمود که ویژگی‌های جغرافیای سرزمینی آن، تأثیرات عمده‌ای بر هویت فردی و جمعی ایرانیان نهاده است (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۳).

ه) تاریخ

یکی از عمده‌ترین عناصر سازنده هویت ملی ایران «تاریخ ایران» است، زیرا بیانگر آغازین دوران‌های شکل‌گیری روح جمعی و دیرینه بودن هویت ملی ایران قلمداد می‌شود. البته باید به این نکته مهم توجه نمود که اصولاً تاریخ ایران از دو بخش عمده اساطیری و تاریخی تشکیل‌گرفته است، و این دو بخش در آثار تاریخی مربوط به ایران به خوبی نمایان شده است (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۸۳).

نکته دیگر این است که نباید این گونه پنداشت که بخش اساطیری به دلیل ابهامات آن و کمبود مستندات تاریخی فاقد اهمیت است و نبایست بر آن به مثابه عنصر سازنده هویت ملی ایران تکیه نمود. برعکس، مورد ایران نشانگر آن است که اساطیر ایرانی که بعدها در بخش‌های عمده شاهنامه فردوسی گردآوری گشته و بیش از آن در خدای نامک و آیین نامک‌های پیش از اسلام و همچنین در کتاب‌های دینی ایرانیان تجسم یافته بود، نقشی بسیار اساسی و شاید مهم‌تر از بخش تاریخی آن، در بازسازی و بازسازی سیاسی جامعه ایرانی و تداوم سرزمینی و تاریخی آن ایفا کرده‌اند (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۸۴-۳۸۳).

در هر صورت، تاریخ ایران از دوران نخستین آن تا اکنون، شکل‌دهنده و قوام‌بخش نگرش و شخصیت ایرانی بوده و بنیان مهمی برای معرفت ایرانیان از خود و شناساندن خویش به دیگران و به عبارت دیگر هویت آنان به شمار می‌رفته است. اساطیر ایرانی تا امروز نقش مهمی در آگاهی مردم ایران از تاریخ خود و هویت ملی آنها در سراسر کشور ایفا نموده است (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۸۶).

ی) سیاست و نهاد دولت

یکی از عمده‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده هویت ملی ایرانی که در میراث تاریخی و ادبی آن بازتاب یافته است، میراث سیاسی ایران و مسئله تداوم دولت ایرانی است که بیشتر پژوهشگران مسائل هویت ایرانی آن را نادیده گرفته‌اند. اندیشه «ایران شهری»، یعنی دولت و شهرداری آرمانی که در ادبیات سیاسی کشور تجسم یافته بود، عامل مهم رستاخیز سیاسی ایران و ظهور دولت‌های محلی ایران پیش از اسلام است. این اندیشه ایران شهری و میراث سیاسی دولت و ساختارهای آن به گونه‌ای نادرست در نظام‌های خلافت و دولت پس از اسلام بنی‌امیه به بعد مورد تقلید قرار گرفت و سنگ بنای دولت‌های اموی و

عباسی شد. در واقع چنانچه تاریخ و سرزمین ایران را دو پایه اساسی تداوم هویت ایرانی بدانیم، نهاد دولت و اندیشه ایران شهری، که در واقع به لحاظ فلسفی-سیاسی همان دولت آرمانی مبتنی بر عدالت و قدرت است، پایه سوم آن را تشکیل می‌دهد. در اندیشه سیاسی ایران باستان در واقع این دولت است که پاسداری اصل تداوم تاریخی و سرزمینی ایران را به عهده دارد و هرچه میراث سیاسی ایران، یعنی اندیشه دولت مبتنی بر عدالت و قدرت بیشتر با اندیشه شهریاری آرمانی و ریشه مردمی آن تطابق یابد، تداوم تاریخ و سرزمین ایران آسان تر و مستحکم تر خواهد بود. انحراف دولت و رهبران سیاسی از اندیشه عدالت موجب دور شدن فره ایزدی از آن‌ها خواهد شد. این مسئله، شکافی میان طبقه حاکم و مردم ایران به وجود خواهد آورد که گسست‌های تاریخی و سرزمینی را به دنبال خواهد داشت... دولت ایرانی نه تنها عامل تداوم تاریخی و سرزمینی ایران بوده است، بلکه وظیفه‌ای اساسی برای ارتقای میراث ادبی، تمدنی و دینی آن نیز داشته است (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۸۶-۳۸۹).

در اینجا منظور از سیاست، گرایش عمومی به چگونگی اداره جامعه تفسیر می‌شود. تاریخ ایران بیانگر آن است که این گرایش در میان ایرانیان همواره وجود داشته و از این بابت ایرانیان مردمانی بی تفاوت به اداره جامعه و چگونگی اعمال حاکمیت و شیوه حکومت تلقی نمی‌شده‌اند. به عبارتی، نمی‌توان ایرانیان را مردمانی بی تفاوت به سیاست یا سیاست‌گریز نام نهاد. برعکس، شواهد نشانگر آن است که ایرانیان از جمله اقوامی بوده‌اند که توانسته‌اند سیستم‌های حکومتی پیچیده و امپراتوری‌های بزرگ را که وسعت سرزمینی آن قسمت‌هایی از چند قاره را شامل می‌شده، پدید آورده‌اند. در سطح خرد نیز اجتماعات ایرانی از مدل‌های ابداعی و در بسیاری موارد دموکراتیک، برای اداره امور خویش در سطح روستا، قبیله، عشیره و شهر برخوردار بوده‌اند. دموکراسی روستایی در ایران یک الگوی قابل مطالعه می‌باشد؛ شورای عشایر و شورای اصناف در شهرها، در کنار الگوی حکومت مرکزی به بقای خویش ادامه داده و اکنون نیز رگه‌هایی از آن‌ها در جامعه مشهود است (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۶).

آخرین نکته‌ای که در این بحث باید خاطر نشان کرد این است که اولاً نوعی رابطه ارگانیک میان این عناصر برقرار است، به گونه‌ای که هر یک از این عناصر در بستگی تام با دیگر عناصر قرار داشته و از این حیث هویت ایرانی در طول تاریخ هویتی یکپارچه و منسجم بوده است... دوماً عناصر هویت ایرانی همواره خصیصه‌پویایی خود در طول تاریخ و با توجه به اوضاع و احوال زمانه را حفظ نموده‌اند و این را باید یکی از رمزگان بقای ایران و ملت ایران در طول تاریخ پرحادثه‌اش قلمداد کرد (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

هویت اسلامی

از آنجا که مذهب شیعه به هویت ملی ایرانیان و شفاف نمودن مرزهای ملی، فرهنگی و دینی آن‌ها با اقوام دیگر کمک قابل توجهی نمود، خود به خود به صورت عنصر موسس ایران نوین و احیا کننده عظمت گذشته و نماد استقلال این کشور نمایان گشت. بالطبع از این رهگذر بر وزنه های سیاسی و اجتماعی نخبگان، مذهب نیز اضافه گردید و آن‌ها را به صورت بارزترین سمبل جامعه مدنی درآورد. مطابق با این فرهنگ جدید، اصل توحید پایه وحدت جهانی در نظر گرفته می شود (یاقوتی، ۱۳۹۰: ۱۱).

برخلاف قرائت ملی گرایانه که حول محور ملیت و ایرانیت تکوین می یابد، دال کانونی و مرکز ثقل روایت اسلام شیعی، از هویت ملی ایران، «اسلامیت» می باشد. «اسلام گرای» که مطابق آموزه ها، تعالیم و دستورات قرائت شیعی از اسلام، استوار و برقرار است، مردم ایران را ملتی مسلمان تصور می نماید که اسلام و تشیع مهم ترین منبع هویت و مرجع وفاداری شان قلمداد می شود. آنچه که ملت ایران را از سایر ملت ها متمایز می کند و مرز «خود» و «دیگر» را مشخص می نماید، اسلام شیعی است، در نتیجه جمهوری اسلامی ایران دولتی است اسلامی شیعی که متمایز از سایر کشور ها می شود (کریمی فرد، ۱۳۸۸: ۱۶۱).

عنصر اصلی هدایت کننده رفتار سیاست خارجی ایران، ارزش ها و هنجارهای اسلامی است که از آن به عنوان ایدئولوژی اسلامی یاد می شود. تعاریف مختلف از ایدئولوژی غالباً آن را مجموعه ای از باورهای تغییرناپذیر می داند که به رفتار می انجامد و به آن شکل می دهد و لذا سبب انعطاف ناپذیری در رفتار و سیاست خارجی مبتنی بر ایدئولوژی می شود؛ اما در ارتباط با مذهب تشیع باید توجه داشت که این مذهب از انعطاف پذیری بالایی به واسطه اجتهاد پویا برخوردار است. ایران پس از انقلاب اسلامی متأثر از وضعیت دنیای اسلام که نزدیک به دو قرن تحت استعمار و استعمار قرار داشت، پرچمدار اتحاد مسلمین و ایجاد امت واحد اسلامی شد و در این راستا ایده صدور انقلاب در سال هی نخست استقرار حکومت اسلامی در ایران شکل گرفت و حمایت از جنبش های اسلامی در اولویت اهداف سیاست خارجی ان قرار گرفت. دستیابی به یکپارچگی دارالاسلام و ایجاد قطب قدرت جهانی اسلام، یک مرحله بسیار تعیین کننده در مسیر جامعه اسلامی به سوی جامعه آرمانی است. از نظر اسلام، مسلمانان از هر نژاد، زبان، ملیت و تابعیت که باشند، امت واحد به شمار می روند و غیر مسلمانان «بیگانه» یا خارجی تلقی می شود (جوادی ارجمند و چابکی، ۱۳۸۹: ۴۵).

انواع مختلف اسلام گرای، عنصر اولیه اصلی هویت ملی ایران را «اسلام شیعی» می دانند متبھی درباره معنا، نقش و وزن ایرانیت اتفاق نظر خاصی ندارند. این اختلاف نظر و دیدگاه از نظریه های مختلف دولت و

نظام سیاسی در اسلام و تشیع، برخاسته است. در اینجا و در این راستا، سه نوع اسلام‌گرایی آرمان‌گرا، واقع‌گرا و لیبرال را می‌توان از هم متمایز نمود (دهقانی فیروزآبادی و وهاب پور، ۱۳۹۴: ۶۴).

تنها منبع و عنصر قوام بخش هویت ملی ایران از نگاه آرمان‌گرایی اسلامی، «اسلامیت» است و نقش تعیین‌کننده‌ای برای ملیت و ایرانیت قائل نمی‌باشد. زیرا در این دیدگاه، ملیت و ایرانیت اعتبار مستقلی از خویش‌نندارند (دهقانی فیروزآبادی و وهاب پور، ۱۳۹۴: ۶۴).

مطابق نظریه آرمانی از نظام سیاسی اسلام، «امت» اسلام به معنای مجموعه‌ای از مسلمانان که به وسیله دینی مشترک، اجتماع واحدی را شکل می‌دهند، جایگزین «ملت» و «ملیت» می‌گردد. در این نظم سیاسی (داخلی و بین‌المللی) مرزهای هویت بخش که بازیگران سیاسی اعم از فردی و اجتماعی را از یکدیگر منفک می‌نماید، جغرافیایی و سرزمینی نمی‌باشند بلکه دینی و اعتقادی هستند. انسان‌ها و جوامع، به مسلمانان و غیرمسلمانان منقسم می‌گردند. این مرزبندی در ساحت بین‌المللی با تقسیم دوگانه جوامع و کشورها به «دارالاسلام» و «دارالکفر» تعیین، تفسیر و تعریف می‌شود. دارالکفر که تمام سرزمین‌های خارج از حاکمیت اسلام و مسلمانان را شامل می‌شود، خود به «دارالهدنه» و «دارالعهد» یا «دارالموادعه»، «دارالحرب» و «دارالحیاط» تقسیم می‌گردد. دارالاسلام نیز شامل سرزمین‌هایی می‌شود که مسلمانان در آن سکنی و حاکمیت دارند. بنابراین، دارالاسلام از «امت»، «سرزمین» و اقتدار سیاسی یا حاکمیت واحد برخوردار می‌باشد. دولت و حکومت اسلامی در قبال حقوق و منافع همه مسلمانان به عنوان شهروندان جامعه اسلامی و مصالح امت اسلامی، خود را مسئول و مکلف می‌پندارد (دهقانی فیروزآبادی و وهاب پور، ۱۳۹۴: ۶۴-۶۵).

اما از نگاه اسلام‌گرایان لیبرال، نه تنها ملیت و ایرانیت یک عنصر مقوم هویت ملی ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، بلکه اولی و ارجح بر اسلامیت نیز می‌باشد. به عبارتی دیگر، ایرانیت و اسلامیت دو عنصر مهم در شکل‌دهی هویت ملی ایران قلمداد می‌گردند، با وجود این همیشه تقدم بر ملیت و ایرانیت است (دهقانی فیروزآبادی و وهاب پور، ۱۳۹۴: ۶۶).

نحله واقع‌گرایی اسلامی، با وجود اینکه به عنصر «اسلامیت» در تکوین هویت جمهوری اسلامی ایران اولویت می‌نهد، اما آن را در تخالف، تضارب و تعارض با «ایرانیت» و ملیت ایرانی نمی‌بیند. در این بینش، اسلامیت و ایرانیت دو وجه تفکیک‌ناپذیر هویت ملی ایران می‌باشند (دهقانی فیروزآبادی و وهاب پور، ۱۳۹۴: ۶۸).

جدای از اختلاف نظرهایی که درباره نوع رابطه اسلامیت و ایرانیت در انواع و اشکال مختلف اسلام

گرایی وجود دارد، همه آن‌ها «اسلام شیعی» را قوام بخش و تکوین دهنده هویت جمهوری اسلامی ایران می‌دانند (دهقانی فیروزآبادی و وهاب پور، ۱۳۹۴: ۶۸).

ارزش‌ها، آموزه‌ها و هنجارهای منبعث از اطلس فکری و فرهنگی سیاسی شیعه، همانند عدالت، آزادی، انقلابی‌گری، ظلم‌ستیزی، سلطه‌ناپذیری، و ... قوام بخش هویت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی و وهاب پور، ۱۳۹۴: ۶۸).

هویت ملی منظومه‌ای از عناصر و ارزش‌هایی است که بر احساس تعلق و کیستی یک جمع با یکدیگر اشاره می‌نمایند و بر مبنای آن هم خود را و هم غیر خود را تعریف، تفسیر و شناسایی می‌کنند. در چنین حالتی، اسلام - که ۹۹ درصد از جمعیت ایران به ویژه مذهب شیعه که هویت دینی و مذهبی ۹۵ درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد - از عناصر و ارزشهای بسیار برجسته در ترسیم هویت ملی تلقی می‌شود (قیصری، ۱۳۸۶: ۵۸).

می‌توان با نظر برنارد لوئیس هم آوازی نمود که در اکثر کشورهای اسلامی، اسلام هنوز معیار عمده "هویت و وفاداری گروهی" می‌باشد... از دیدگاه وی، در جهان غرب مفاهیم ملت، کشور و تقسیمات فرعی آن‌جا اتفاق افتاده‌اند و آنان هویت خویش را در چهارچوب چنین تعاریفی در می‌یابند. هرچند در جهان اسلام مفهوم هویت به معنای کنونی از مفاهیم وارداتی و نوین است؛ با این همه در مواقع بحران، مسلمانان به شدت تلاش نموده‌اند تا هویت سیاسی خویش را در جامعه دینی با اسلام تعریف نمایند. در نظام ترجیحات آنان ضوابط زبان، کشور، نژاد و قوم متاخر از نظام ارزشی اسلامی قرار می‌گیرد. از این حیث، هویت خویشان را در جمع کسانی می‌جویند که اسلام را پذیرفته‌اند و بیگانه یا "غیر" را با انکار اسلام شناسایی می‌نمایند (قیصری، ۱۳۸۶: ۵۹).

از جمله مهم‌ترین عناصر هویت ایرانی، دینی بودن یا اعتقاد ایرانیان به خداوند است. به شهادت تاریخ، هیچ‌گاه جامعه ایرانی فاقد دین نبوده است و گرچه قلمرو ایران به دلیل گستردگی جغرافیایی، ادیان مختلفی را دربر می‌گرفته، با این حال عناصر مشترکی میان ادیان این قلمرو وجود داشته و دارد که به حیات جمعی مسالمت‌آمیز پیروان آن‌ها مدد رسانده است. اگرچه از میان ادیان موجود، همواره یکی پیروان بیشتری داشته و تقریباً شکل دین غالب را داشته، با این حال پیروان دیگر ادیان فرصت عمل به مناسک و معتقدات دینی خود را داشته‌اند و این رویه حتی بعد از روی آوردن اکثریت ایرانیان به مذهب شیعه نیز ادامه داشته و امروزه ایرانیان غیرمسلمان... با مسالمت به زندگی ادامه می‌دهند و از حقوق سیاسی و مدنی برخوردارند (میر محمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۶).

فرهنگ دینی - اسلامی با قدمتی هزار و سیصد ساله، فرهنگی که امروزه کم‌ا و کیفاً در کشور غالب است. به عقیده سروش، ایرانیان عاشقانه به این فرهنگ روی نهاده‌اند و آن را پرورانده و به آن خدمات‌ها کرده‌اند. در نتیجه‌ی گرایش و تمایل به این فرهنگ بود که هنر و معماری، ازدواج و طلاق، تعلیم و تربیت و کتاب و مدرسه ما هم، رنگ و ماهیت اسلامی به خویش گرفت. فرهنگ اسلام، اگر چه در میان ما نرویده اما همواره مورد پذیرش ایرانیان بوده، آن هم نه با اکراه، انکار و اجبار بلکه با تمایل و رغبت، لذا با ما و هویت ما عجین گشته است و در این معنا از آن ماست و جزئی از فرهنگ ملی ما قلمداد می‌شود. سروش بر این عقیده است که این فرهنگ پس از پشت سر گذاشتن دوران اوج خویش در قرون چهارم و پنجم، به تدریج دچار انحطاط گشته است و این انحطاط چنان ریشه‌دار و راسخ شده که به استثناء ابن خلدون، کم‌تر کسی در بین مسلمانان به پردازش آن همت نموده است. اما میراثی که برای ما و در ما از این فرهنگ باقی مانده تنها فقه، کلام و تصوف است. تصوف ایرانی در دستان غزالی، مولانا و حافظ بسیار ورزیده شد و حامی و حامل اندیشه‌های والای انسانی و الهی گشت، تصوفی که هم‌زمان واجد دو ویژگی متعارض جبراندیشی و حیرت‌افکنی بود. اما در کنار این تصوف، از فرهنگ دینی به ما فقه و کلام دقت خیز نیز به ارمغان رسید. به عقیده سروش در روند و فرآیند ریشه‌گرفتن انحطاط، از دین‌شناسی نظری چیزی جز کلام، و از دین‌ورزیدن چیزی جز عمل به آداب فقهی باقی نماند (بائی، ۱۳۹۳: ۷۰).

هویت ایرانی

ایرانیان امروز نیز تا حدودی محصول تاریخ خویش می‌باشند و به نوعی در کشاکش حوادث هزاران ساله خود، دارای حافظه تاریخی شده‌اند که در جریان جامعه‌پذیری، به نسل‌های بعد انتقال داده می‌شود و به نوعی جهان را برای آن‌ها معنا دار می‌سازد. همان‌گونه که ایرانیان حاصل تاریخ خود هستند، به نوعی در قالب کنشگری و برساختگی جهان، تاریخ خود را بازنویسی و بازآفرینی کرده، آن‌ها با روایت مجدد تاریخ معاصر خویش، پیوندهایشان را با گذشته مستحکم می‌کنند، به آن‌ها افتخار یا احساس حقارت می‌نمایند و نهایتاً، تاریخ از نو روایت شده‌شان را منبع مشروعیت بخش اقدامات آتی خود قرار می‌دهند در چارچوب این روایت از حافظه تاریخی می‌باشد که آن‌ها بخشی از دوستان و دشمنان خود را تعریف کرده و برله یا علیه آن‌ها کنش می‌نمایند و این اقدامات را مشروع می‌پندارند. در قالب رویکرد «ایران‌گرایی»، مهم‌ترین منبع هویت ملی ایران، ملت و ملیت ایرانی تلقی می‌گردد (باقوتی، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۳).

از این منظر، «ملت»، دارای ارزش، حیات و منزلتی مستقل و قائم به ذات است. فلسفه ایرانی هویت که بشر را اصل و حقیقت می‌پندارد، از سرآغاز فرهنگ و تمدن ایران زمین منبعث می‌شود؛ چنان که فرهنگ زرتشتی و طیفه انسان می‌انگارد که در جهان و در کشمکش ابدی نور و ظلمت، به سود نور وارد میدان شود و تلاش لایتناهی خویش را بر آن قرار دهد که از استیلاي ظلمت و تباهی جلوگیری کند و پیروزی را در این نبرد شکوهمند از آن خود کند (یاقوتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

از آنجایی که فرهنگ‌ها در مراوده با یکدیگر دچار تحول می‌گردند، فرهنگ برتری جویانه و ارجح‌پندارانه ایرانی در تعامل با فرهنگ اسلامی و سپس فرهنگ غربی دچار تغییر و دگرگونی شد. برخی از مولفه‌های اسلام شیعی در این تعامل نه تنها با عناصر هویت ایرانی سازگار بوده، بلکه قوام بخش آن نیز گردیده است. به عنوان مثال نبرد خیر و شر و طرفداری از مظلوم همان اندیشه‌ای است که در ایران باستان ریشه دارد و در تشیع عاشورایی بستر مناسب خود را پیدا کرده است. از دیدگاه پژوهشگران خارجی در واقع ایرانی، سرزمین خود را مرکز عالم می‌انگارد. نگرش ایران مدارانه موجب گشته که ایران خود را دال کانونی محاسبات جهانی ببیند و تصور نماید قضایای بین‌المللی به گونه‌ای تصویر گشته که گویی آگاهانه علیه ایران یا اسلام جهت‌گیری شده‌اند (جوادی ارجمند و چابکی، ۱۳۸۹: ۴۶).

سروش عقیده دارد مردم ما پیش از مسلمان شدن ایرانی بوده‌اند و این فرهنگ ملی قابل چشم‌پوشی نیست. این ایرانیت و قومیت هرگز با آمدن اسلام یا در دوران اخیر با فرارسیدن فرهنگ غرب در هاضمه فرهنگ دینی یا غربی هضم نشده، چنان که امروز نیز می‌توان بسیاری از تجلیات آن فرهنگ را در میان ایرانیان جاری و زنده دید. مهم‌ترین عنصر این فرهنگ بی‌تردید زبان فارسی است، زبانی که هم‌چنان زنده و پویاست. کم‌تر قومی را می‌توان یافت که زبان امروزش با زبان ده قرن قبلش تا این حد مشابهت داشته باشد. اما زبان فارسی در بین ما نه تنها محفوظ مانده که غنا و تکامل نیز یافته است. اگر یک انگلیسی امروز بخواهد نوشته‌های شکسپیر (متعلق به چهار قرن قبل) را بخواند نیازمند ترجمه و بازنویسی آن‌هاست، حال آن که ما می‌توانیم از نوشته‌های بیهقی (متعلق به ده قرن قبل) هم‌زمان، تاریخ و زبان بیاموزیم. بوده‌اند متفکران و مصلحانی که رسالت خود را در نجات این کشور در به خلوص و تمامیت رساندن این فرهنگ می‌جستند. برای مثال در صدر مشروطه برخی از روشنفکران تمام مشکلات دامن‌گیر جامعه ایرانی را به اندیشه‌های اعراب نسبت می‌دادند و راه چاره را در بازگشت به فرهنگ قومی پیش از اسلام می‌جستند (بائی، ۱۳۹۳: ۶۹).

هویت منبعث از مدرنیته غربی

به طور عمده فرهنگ غرب طی صدالی صد و پنجاه سال اخیر به ایران وارد شده است... نشانگان نفوذ فرهنگ غرب در جامعه ایرانی را از زمان صفویه به بعد می‌توان به خوبی مشاهده کرد. «فرهنگ غرب» مقوله‌ای پیچیده است و از دو بخش مادی و معنوی شامل می‌گردد. اثر فرهنگ غرب بر جامعه ایرانی را در بسیاری از شئون و امور جامعه مشاهده می‌کنیم. اگر سری به روستاها هم بزنیم اثر بخش مادی فرهنگ غرب را می‌بینیم. بنابراین می‌توان گفت اثر بخش مادی فرهنگ غرب که به مقدار زیادی جامعه ما را در بر گرفته، هم دارای بعد مثبت است و هم ابعاد منفی دارد. البته می‌توان این امر را در بحث دیگری مورد تحلیل قرار داد که ما به چه میزان می‌توانیم از جنبه‌های مثبت و منفی بخش مادی فرهنگ غرب، نفع ببریم یا متضرر بشویم. زمانی که از فرهنگ غرب صحبت به میان می‌آوریم باید بخش مادی و بخش معنوی فرهنگ را از هم منفک نماییم. تفاوت نفوذ بخش معنوی فرهنگ غرب در طبقات مختلف کاملاً مشهود است. نفوذ فرهنگ غرب در رفتار، صحبت کردن و لباس پوشیدن و رفتار اقتصادی و تفکر بخشی از افراد جامعه نمایان گر می‌باشد (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۳).

سروش از فرهنگ غربی به عنوان دومین فرهنگی که مقوم هویت ماست یاد می‌کند، فرهنگی که از یک سده پیش و در اوان مشروطه با آن آشنا شده‌ایم. اینک علم و فلسفه، ارزش‌های غربی و نهادهای سیاسی و صد البته محصولات تکنولوژیک آن در میان ما راه یافته‌اند و جابه‌جایی‌هایی را در عین و ذهن سبب شده‌اند. البته مسلمین پیش‌تر نیز با فرهنگ مغرب زمین تماس داشته‌اند، تماسی که به دوران رونق فرهنگ اسلامی باز می‌گردد، دورانی که فرهنگ بویای اسلامی در مقام یک فاتح و نه یک مغلوب، قدرت هضم و جذب فراوان داشت و با نیروی گزینش‌گری خود توانست پاک‌ها و نیکوها را فرا گیرد و ناپاک‌ها را دور ریزد. اما دومین مواجهه ما با فرهنگ غرب آن هم به عنوان مسلمان ایرانی، هم‌زمان بود با دوران ناتوانی ما. به عقیده سروش درآمدن فرهنگ غرب در میان ما، نه محصول جبر تاریخ بود و نه نشانی بر پایان یافتن دوره تاریخی فرهنگ ما، بلکه صرفاً معلول ضعف ما بود و قوت فرهنگ غرب (بائی، ۱۳۹۳: ۶۹-۷۰).

تأثیرات ژرف و عمیق تقابل با غرب، پدیده‌های فرهنگی جدید را موجب گشت که بسیاری از مولفه‌های منظومه فرهنگی سستی را به چالش کشید. این چالش، شاخص‌ترین دُشواره دویست ساله اخیر و محور اصلی کشاکش‌های سیاسی و اجتماعی این دوره می‌باشد (یاقوتی، ۱۳۹۰: ۱۳).

در ضمن ایران در این مقوله با بسیاری از کشورهای جهان سوم سهیم است، زیرا لشکرکشی ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ نقطه شروع استیلا و هژمونی اروپا بر سایر نقاط جهان تلقی می‌گردد (کریمی فرد، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

نتیجه گیری

در پژوهش حاضر، تلاش شده است تا نقش و تاثیر هویت ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. هویت ملی، به عنوان یکی از مهم ترین عناصر ساختار فرهنگی و سیاسی هر ملت، همواره در تعیین مسیرهای توسعه و روابط خارجی کشورها نقش بسزایی ایفا کرده است. در ایران، هویت ملی از دوران اشکانیان و سپس ساسانیان تا دوران معاصر، مسیر تحولات پیچیده‌ای را طی کرده است که هر یک نمادی از تلاش‌های ملت برای تعیین جایگاه خود در فضای داخلی و بین‌المللی بوده است.

از دوران اشکانیان، بذر هویت ملی ایرانی در کنار عناصر فرهنگی، تاریخی و دینی شکل گرفت و در دوران ساسانیان، با تثبیت دولت ملی و افزودن اسطوره‌ها و عناصر مذهبی، هویت ایرانی تقویت شد. با ورود اسلام، هویت ایرانی دچار روند تعاملی و تطابق با عناصر دینی جدید شد، و این روند در دوره‌های بعد، از جمله دوران صفویه، منجر به شکل‌گیری هویت ایرانی-اسلامی شد که در آن عناصر فرهنگی و مذهبی تلفیق شدند و نقش مهمی در تثبیت هویت ملی ایفا کردند.

در دوره تجدد، گسترش مفاهیم غربی- مدرنیته، ملی‌گرایی و فرآیند سکولاریزاسیون، چالش‌هایی را برای هویت ملی ایران ایجاد کرد. این روندها، در عین حال که بر توسعه ملی تأکید داشتند، در مقابل عناصر سنتی و مذهبی قرار گرفتند و تضادهایی ایجاد کردند که در نهایت منجر به بازتعریف و بازسازی هویت ملی شد. بر اساس نظرات محققانی چون احمد اشرف، تفاوت میان «هویت ایرانی» و «هویت ملی ایرانی» باید درک شود؛ به گونه‌ای که هویت ایرانی، میراث فرهنگی و دینی دوران‌های مختلف است، در حالی که هویت ملی، انعکاس این میراث در قالب ساختارهای مدرن و دولت‌محور است.

در زمینه سیاست خارجی، هویت ملی نقش کلیدی ایفا کرده است؛ چرا که سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران نه تنها بر فرصت‌ها و تهدیدهای بین‌المللی مبتنی است، بلکه بازتاب دهنده ارزش‌ها، باورها و تاریخ غنی ایرانی است. این سیاست‌ها با تمرکز بر حفظ منافع ملی، حاکمیت، استقلال و هویت فرهنگی، تلاش دارند تا جایگاه کشور را در عرصه بین‌المللی تثبیت کنند. نمونه‌ای از این رویکرد، تلاش برای نشان دادن ایران به عنوان کشور مستقلی و حامی منافع جهانی در مقابل فشارها و تهدیدهای خارجی است.

همچنین، هویت ملی در مقاومت و استقامت ملت نقش دارد؛ چرا که ارزش‌ها و میراث فرهنگی، زمینه‌ساز روحیه مقاومتی در مقابل تحولات و بحران‌های بین‌المللی است. سیاست خارجی کشور در موارد

زیادی، بازتاب هویت و ارزش‌های فرهنگی است، که در ارتباط با مفاهیم مانند استقلال‌طلبی، مقاومت در برابر سلطه و دفاع از ارزش‌های دینی و ملی شکل می‌گیرد. از سویی دیگر، تداوم این هویت در قالب‌های سیاست خارجی، می‌تواند زمینه‌سازی برای توسعه دیپلماسی فرهنگی و اقتصادی باشد. همکاری‌های منطقه‌ای و جهانی، بر اساس ارزش‌های مشترک، خاطرات تاریخی و میراث فرهنگی، نشان از تأثیر متقابل هویت ملی و سیاست خارجی دارد. این روند، ضمن مقابله با تهدیدات و تحریم‌ها، فرصت‌هایی برای ارتقاء جایگاه و تصویر ایران در سطح جهانی فراهم می‌آورد.

در نتیجه، مطالعه دقیق و جامع هویت ملی ایران، نه تنها درک عمیق‌تری از مسیرها و استراتژی‌های سیاست خارجی کشور ایجاد می‌کند، بلکه مبنایی برای توسعه دیپلماسی مبتنی بر ارزش‌ها و میراث فرهنگی است. بر مبنای این نتایج، پیشنهاد می‌شود، در شکل‌دهی سیاست‌های خارجی، شناخت و حفظ هویت ملی، جزء اساسی استراتژی قرار گیرد، تا جایگاه ملت در فضای بین‌المللی تقویت شود و روابط بر پایه احترام، فهم متقابل و ارزش‌های مشترک بنا گردد. این رویکرد، می‌تواند راهگشای توسعه پایدار و مستقل کشور در عرصه جهانی باشد، و همزمان، میراث فرهنگی و هویت ملی، هم‌چنان در دوام و پویایی جامعه نقش‌آفرین باشند.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۹۰). بنیادهای هویت ملی ایرانی چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بائی، فاطمه (۱۳۹۳). بررسی مقایسه ای فهم از مقوله خویشتن در آراء رضا داوری، عبدالکریم سروش و آرامش دوستدار براساس سه شاخص نگرش نسبت به جامعه سستی، نوع نگاه به غرب و ایده آل سیاسی، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- براتعلی پور، مهدی (۱۳۹۳). درآمدی بر سیاست هویتی در جمهوری اسلامی ایران، سیاست‌های راهبردی و کلان. ۲(۷)، ۱۴۱-۱۵۸.
- جوادی ارجمند، محمد جعفر، چابکی، ام‌البنین (۱۳۸۹). هویت و شاخص‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سیاست، ۴۰(۱)، ۳۹-۵۹.
- خسروی، علیرضا (۱۳۹۱). دین، انقلاب اسلامی و هویت، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- دهقانی فیروز آبادی، جلال؛ وهاب پور، پیمان (۱۳۹۴). امنیت هستی شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- صنیع اجلال، مریم (۱۳۸۴). درآمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- طاهری، ابوالقاسم؛ کریمی فرد، حسین (۱۳۹۱). هویت ملی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات روابط بین الملل، ۵(۱۸)، ۱۲۵-۱۵۴.
- قیصری، نوراله (۱۳۸۶). گفتارهایی در نسبت روشنفکران ایرانی و هویت، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- کریمی فرد، حسین (۱۳۸۸). تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس مولفه های هویت ملی، تحقیقات سیاسی و بین المللی، ۱(۲)، ۱۵۵-۱۹۰.
- موسوی زاده، علیرضا؛ جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۸۷). نقش فرهنگ ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دانش سیاسی، ۴(۲)، ۱۸۷-۲۲۵.
- میرمحمدی، داوود (۱۳۸۳). گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- یاقوتی، محمدمهدی (۱۳۹۰). تحلیل سیاست خارجی و هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی، سال ۲۵(۱)، ۱-۲۸.